

دفاتر حقوقی رکسانا امیری

وکیل رسمی دادگاههای
کالیفرنیا و آمریکا

Immigration



مهاجرت

گرین کارت از طریق

✓ خانوادگی ✓ شغلی ✓ سرمایه گذاری

✓ فرزند خواندگی ✓ تابعیت

ویزا

✓ کار ✓ تجارتي ✓ برای همسر یا نامزد خارج

از آمریکا

**رکسانا امیری وکیل آگاه، دلسوز و حامی شما در
امور مهاجرت**

E-mail: amirilaw@yahoo.com

ما به زبانهای فارسی، انگلیسی، فرانسوی، روسی، ژاپنی و
اسپانیولی صحبت می کنیم

وکیل مورد اعتماد سفارت فرانسه در آمریکا و عضو

انجمن وکلای مهاجرت آمریکا

Chosen By National Register's Who's
Who In Executives and Professionals

Tel: (949) 261-0144

Fax : (949) 250 - 0601

2445 Mccabe Way #200 Irvine, CA 92614

اینکه یک روز با آن زن به سر ببرم بدون اهمیت است. و گفتم نفرنفرنفر اکنون می روم و کاتب را می آورم زن گفت در هر حال من نمی توانم امروز با تو باشم ولی تو کاتب را بیاور و اموال خود را به من منتقل کن و من روز دیگر تو را خواهم پذیرفت.

من به شتاب کاتبی آوردم و هر چه داشتم از سیم و مس و خانه حتی غلام خود را به نفرنفرنفر منتقل کردم و او سند را که در دو نسخه تنظیم شده بود گرفت و یکی را ضبط کرد و دیگری را به کاتب داد که نزد قاضی بزرگ بگذارد و من دیدم که سند خود را در صندوقچه ای نهاد و گفت بسیار خوب من اکنون می روم و تو فردا اینجا بیا تا اینکه آنچه می خواهی به تو بدهم.

من خواستم او را در بر بگیرم ولی بانک زد از من دور شو زیرا آرایش من برهم می خورد. بعد سوار تخت روانی گردید و با غلامان خود رفت و من به خانه خویش برگشتم و اشیاء خصوصی خود را جمع آوری نمودم تا وقتی که صاحب خانه جدید می آید بتواند خانه را تصرف کند.

کاپتا که دید مشغول جمع آوری اشیاء خود هستم گفت مگر قصد داری به مسافرت بروی؟

گفتم نه، من همه چیز خود و از جمله تورا به دیگری داده ام و عنقریب شخصی خواهد آمد و این خانه و تو را تصرف خواهد کرد و بکوش که وقتی نزد او کار می کنی کمتر دزدی نمایی زیرا ممکن است که او بیرحم تر از من باشد و تو را به شدت چوب بزند.

کاپتا مقابل من سجده کرد و گفت ای ارباب من، قلب سالخورده من تو را دوست می دارد و مرا از خود تران زیرا من نمی توانم نزد ارباب دیگر کار کنم درست است که من از تو چیزهایی دزدیدم ولی هرگز بیش از میزان انصاف سرعت نکردم و در ساعات گرم روز که تو در خانه استراحت می کردی من در کوچه های طیبس مدح تو را می خواندم و به همه می گفتم که سینهوه ارباب من بزرگترین طبیب مصر است در صورتی که غلامان دیگر پیوسته در پشت سر ارباب خود نفرین می کردند و مرگ وی را از خدایان می خواستند.

از این حرف ها قلبم اندوهگین شد و دست روی شانه او گذاشتم و گفتم کاپتا برخیز. کمتر اتفاق می افتاد که من غلام خود را به اسم کاپتا بخوانم زیرا می ترسیدم که وی تصور نماید که هم وزن من است و اغلب او را به نام تمساح یا دزد یا احمق صدا می کردم.

وقتی غلام اسم خود را شنید به گریه در آمد و پاهای مرا روی سر خود نهاد و گفت ارباب جوانمردم مرا بیرون نکن و راضی مشو که غلام پیر تو را دیگران چوب بزنند و سنگ بر فرقش بکوبند و اغذیه گندیده را که باید در رودخانه بریزند به او بخورانند.

ادامه دارد

تو می خواهی بپردازی، خواهر تو خواهم شد. من هر قدر اصرار کردم که موافقت کند آن شب را با وی به سر ببرم زن نپذیرفت و من ناگزیر از منزل او بیرون رفتم و به خانه خود مراجعت نمودم ولی تا بامداد از هیجان عشق نفرنفرنفر خوابم نبرد.

روز بعد، صبح زود به غلام خود کاپتا سپردم که تمام بیماران را که به مطب من می آیند جواب بدهد و بگوید که در آن روز حال معالجه ندارم بعد نزد سلمانی رفتم و آنگاه خود را تطهیر نمودم و عطر به بدن مالیدم و راه خانه نفرنفرنفر را پیش گرفتم.

در آنجا غلامی مرا به اتاق وی برد و دیدم که زن مشغول آرایش است و من که خود را متکی به دوستی شب گذشته می مشاهده می کردم به طرف زن رفتم ولی زن مرا از خود دور کرد و گفت سینهوه برای چه اینجا آمده ای... و چرا مزاحم من می شوی؟ گفتم نفرنفرنفر من تو را دوست دارم و امروز اینجا آمده ام که تو بر حسب وعده ای که به من داده ای خواهر من بشوی.

آن زن گفت امروز من باید خود را خیلی زیبا کنم زیرا یک بازرگان که از سوریه آمده می خواهد امروز را با من به سر ببرد و گفته که در ازای یک روز یک قطعه جواهر به من خواهد داد.

سپس نفرنفرنفر روی تخت خواب خود دراز کشید و یک زن که کنیز او بود شروع به مالش بدن او با روغن معطر کرد و چون من نمی خواستم بروم او گفت سینهوه برای چه مصدع من می شوی و از اینجا نمی روی؟

گفتم برای اینکه من آرزوی تو را دارم... برای اینکه می خواهی تو اولین زن باشی که خواهر من می شوی.

نفرنفرنفر گفت یک مرتبه دیگر، مثل دیشب به تو می گویم که من نمی خواهم تو را بیازارم و به تو می گویم که دنبال کار خود برو و مرا به حال خود بگذارد.

گفتم نفرنفرنفر هر چه بخواهی به تو می دهم که امروز را با من به شب بیاوری.

زن پرسید تو چه داری گفتم مقداری حلقه نقره و مس دارم که از بیماران به عنوان حق العلاج گرفته ام و نیز دارای یک خانه می باشم که مطب من در آنجاست و این خانه را محصلین که از دارالاحیاء خارج می شوند و احتیاج به مطب دارند به بهای خوب خریداری می کنند.

نفرنفرنفر در حالی که روی تخت خواب دراز کشیده بود و کنیز او بدنش را با روغن معطر ماساژ می داد گفت بسیار خوب سینهوه برو و یک کاتب بیاور تا این موضوع را بنویسد و سند آن را نزد قاضی بزرگ بگذارد و این انتقال جنبه قانونی پیدا کند و تو نتوانی در آینده آن را از من بگیری. من که نفرنفرنفر را با اندامی که از مرمر سفیدتر و تمیزتر بود می نگریستم طوری گرفتار عشق بودم که نمی توانستم بر نفس خویش غلبه نمایم و فکر می کردم که دادن هستی من در ازای



فصل نهم

گریه آورترین واقعه جوانی من

■ آن وقت نفرنفر نگر چنین گفت در قدیم مردی بود موسوم به (سات نه) روزی برای دیدن یک کتاب کمیاب به معبد رفت و در آنجا یک زن کاهنه را دید و طوری در دیدار اول شیفته شد که وقتی مراجعت کرد غلام خود را نزد زن فرستاد و برای او پیغام فرستاد که به خانه وی بیاید و ساعتی خواهر او بشود و در عوض یک حلقه سنگین طلا دریافت کند.

زن گفت من به منزل (سات نه) نمی آیم برای اینکه همه مرا خواهند دید و تصور خواهند کرد زنی هستم که خود را ارزان می فروشم و به ارباب خود بگو که او به منزل من بیاید زیرا خانه من خلوت است.

(سات نه) به منزل زن کاهنه رفت و یک حلقه سنگین طلا هم با خود برد که به وی بدهد و زن که می دانست او برای چه آمده گفت تو می دانی که من یک کاهنه هستم و زنی که کاهن است خود را ارزان نمی فروشد؟

(سات نه) گفت تو کنیز نیستی که من تو را خریداری کنم بلکه من از تو چیزی می خواهم که وقتی یک زن آن را به مردی تفویض کرد هیچ چیز از او نقصان نمی یابد و به همین جهت قیمت این چیز در همه جا ارزان است.

زن کاهنه گفت چیزی که تو از من می خواهی ارزان ترین و بی قیمت ترین چیزهاست و حتی از فضله گاو که در بیابان ریخته ارزان تر می باشد اما در عین حال گران ترین چیزها به شمار می آید. این چیز برای کسانی که بدان توجه نداشته باشند ارزان ترین چیزهاست ولی همین که مردی نسبت به این شیئی ابراز توجه کرد گران ترین اشیاء می شود و آن مرد اگر خواهان آن است باید به بهای خیلی گران خریداری نماید اینک تو بگو که چقدر به من می دهی تا اینکه من برای ساعتی خواهر تو بشوم؟ (سات نه) گفت من حاضر دو برابر این

طلا که برای تو آورده ام به تو بپردازم. زن کاهنه گفت این در خور زنی مثل من نیست و اگر تو خواهان من هستی باید هر چه داری به من بدهی. مرد که آرزوی کاهنه را داشت گفت هر چه دارم به تو می دهم و همان لحظه کاتبی را آوردند و

مرد خانه و مزارع و غلامان خود را و هر چه زر و سیم و مس داشت به زن تفویض کرد و آن وقت دست دراز نمود که موی عاریه زن را از سرش بردارد و سرش را ببوسد ولی زن ممانعت کرد و گفت می ترسم که تو بعد از اینکه مرا برای ساعتی خواهر خود کردی از من سیر شوی و به طرف زن خود بروی، و اگر می خواهی من خواهر تو شوم باید هم اکنون زنت را بیرون کنی. مرد که دیگر غلام نداشت یکی از غلامان

کام بگیری باید بچه های خود را به اینجا بیاوری تا اینکه من آنها را به قتل برسانم و گوشت بدن آنها را به سگ ها و گربه های خود بدهم. (سات نه) بی درنگ به وسیله غلامان کاهنه فرزندان خود را آورد و به دست زن سپرد و زن کاهن کارد سنگی را به دست گرفت و هر سه را به قتل رسانید و در حالی که مرد مشغول نوشیدن شراب بود زن گوشت بچه ها را به سگ ها و گربه های خود داد.

آبرومند هستم، این است که زن های هر جایی خود را ارزان می فروشند ولی زن های آبرومند خود را با بهای گران در معرض فروش می گذارند. من گفتم نفرنفر نگر من این داستان را که تو برایم نقل کردی شنیده ام و می دانم که تمام این وقایع در خواب اتفاق می افتد و در آخر داستان (سات نه) که خوابیده بود از خواب بیدار می شود و خدایان را شکر می نماید که اطفال وی زنده هستند.

سینو هه پزشکی مخصوص فرعون

نفرنفر نگر گفت اینطور نیست و هر مرد که عاشق یک زن می باشد شبیه به (سات نه) است و برای اینکه بتواند از او کام بگیرد حاضر است که مال و زن و فرزندان خود را فدا کند و هنگامی که هرم بزرگ را می ساختند این طور بوده و وقتی باد و آفتاب اهرام را از بین ببرد نیز همین طور خواهد بود. آیا تو می دانی برای چه سر خدایی را که در عشق مراد می دهد شبیه به سر گربه می سازند و ترسیم می کنند؟

گفتم نه. نفرنفر نگر گفت برای اینکه بگویند که زن، مثل پنجه های گربه است و وقتی گربه می خواهد شکار خود را فریب بدهد پنجه های نرم خویش را روی او می کشد و شکار از نرمی آن لذت می برد ولی یک مرتبه پیکان های تیز چنگال گربه از زیر آن پوست نرم بیرون می آید و در بدن شکار فرو می رود و من چون نمی خواهم که تو از من آسیب ببینی و بعد مرا به بدی یاد کنی به تو می گویم سینو هه از اینجا برو و دیگر اینجا نیا.

گفتم نفرنفر نگر تو خود امروز به من گفتی که از پیش تو نرم و در اینجا باشم تا این که تو با من صحبت کنی.

زن گفت آری من این را گفتم و اکنون به تو می گویم برو برای اینکه هرگاه بخواهی از من سودمند شوی برای تو گران تمام خواهد شد و بعد مرا فرین خواهی کرد که باعث زیان تو شدم.

گفتم من هرگز از زیان خود شکایت نخواهم کرد و اگر منظور تو طلا و نقره و مس است من هر



سفری اعجاب انگیز به دوران افسانه ای فراغت

چه دارم به تو خواهم داد تا اینکه تو مرا از خود مستفیذ نمایی.

نفرنفر نگر گفت امروز من در اینجا به طوری که دیدی یک جشن بزرگ داشتم و این جشن مرا خسته کرده و اکنون می خواهم بخوابم و تو برو و روز دیگر به خانه من بیا و در آن روز اگر آنچه از

آن وقت گفت بیا اینک من برای ساعتی خواهر تو می شوم و مطمئن باش که از صمیم قلب خواهر تو خواهم شد و هر زن، هنگامی حاضر می باشد از روی محبت خواهر یک مرد بشود که بداند خود را ارزان فروخته است و یگانه تفاوت زن های هر جایی با زن هایی چون من که کاهنه و

کاهنه را فرستاد و زنت را بیرون کرد و آن وقت خواست که موی عاریه وی را از سرش بردارد. ولی کاهنه گفت تو از این زن که بیرونش کردی سه فرزند داری و من می ترسم که روزی محبت پدری تو را به سوی این بچه ها هدایت کند و مرا فراموش نمایی و هرگاه قصد داری که از من